



جزء بیست و یکم

عهدی که بسته ایم!

﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا
اللَّهَ عَلَيْهِمْ فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ مَحَبَّهُ وَمِنْهُمْ
مَّنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا﴾

سوره احزاب، آیه ۲۳

در میان مؤمنان، رادمردانی هستند که بر سر عهدشان با خدا (برای فرار نکردن از میدان جنگ)، صادقانه ایستادند. برخی شان شهید شدند و برخی منتظر شهادت اند. اینان به هیچ وجه تغییر عقیده ندادند.



سُورَةُ الْأَنْجُرَاتِ

مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّن
 قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا ﴿٤٣﴾ لِيَجْزِيَ
 اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِن شَاءَ أَوْ
 يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿٤٤﴾ وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ
 كَفَرُوا بِغِيظِهِمْ لَمَّا بَلَغُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ
 الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا ﴿٤٥﴾ وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِّنْ
 أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ
 فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَنَأْسُرُونَ فَرِيقًا ﴿٤٦﴾ وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ
 وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَّمْ تَطُوعُوهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ
 شَيْءٍ قَدِيرًا ﴿٤٧﴾ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكِ إِن كُنْتُمْ تُرِيدُونَ
 الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعَنَّ وَأَسْرَحَنَّ
 سَرًا حَاجِمِيًّا ﴿٤٨﴾ وَإِن كُنْتُمْ تُرِيدُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالذَّارَ
 الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٤٩﴾
 يٰنِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَعَفْ
 لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴿٥٠﴾



تلاوت آیه



مدرسه حفظ

زمین مانند صحرای خشکِ بدر بود. پر از شن‌های داغ که چشم‌ها را می‌سوزاند.

مثل خندق‌های احزاب، مهیب و در محاصرهٔ دشمنانی از هر طرف. تیرها از هر طرف روان، باران خون روی زمین جاری.

در همان دشت‌های بلا اما آدم‌هایی بودند از تبار کوه!

راست‌قامتان استواری که ماندند و مرگ را به سخره گرفتند.

آن‌ها زندگانی‌اند برای تمام تاریخ، بزرگانی برای ابدیت؛

همان‌ها که صادقانه ایستادند و جنگ را میدانی دیدند برای ایستادگی پای حرفشان.

همان قامت‌هایی که خم نشدند؛

گام‌هایی که هرگز پس نکشیدند و به عقب نرفتند.

همان‌ها که زیر لب می‌خواندند: «بکشید ما را، بیشتر زنده می‌شویم!»

زیبا تویی و عهدهایی که با تو بسته می‌شود؛

عهدهایی که حتی با ریختن خون‌ها شکسته نمی‌شود!

عهدهایی که مدحشان کرده‌ای!

که از مومنان مردانی اند که سر عهدشان می ایستند و پا پس نمی کشند!
که به انتظار شهادت زنده اند و در آرزوی آن شب و روز می گذرانند.

همه از تبار علی علیه السلام که در دل شب، به دعا می گفت:

«تمام دنیا اگر به من حمله کنند، نمی ترسم؛ چون خدا با من است.»

مردی که شمشیر خدا بود؛ شمشیری که بر بی عهدان و بدعهدان کشیده
می شد.

شمشیری که تک ضرب بود.

مردی که زرهش پشت نداشت!

که می گفت: «هرگز به دشمن پشت نمی کنم و نمی گریزم از میدان. خدا
هرگز آن روز را نخواهد آورد.»

خدا آن روز را نیاورد که ذره ای زانوانمان بلرزد، یا قدهایمان به عقب برگردد.
خدا آن روز را نیاورد که تغییر عقیده بدهیم،

که راهمان از راه مردی جدا بشود که گفته بود:

«کوه ها هم از هم بپاشند، تو از خود مپاش! دندان هایت را به هم بفشار،
کاسه سرت را به خدا بسپار، پاهایت را، چون میخ به زمین بکوب، به انتهای
سپاهیان دشمن چشم بدوز، از تنگ نظری و دون همتی، چشم بپوش و

بدان که پیروزی بی گمان از آن خداوند سبحان است.»

کاسه سرم را به تو سپرده ام، پاهایم را چون میخ بر زمین کوبیده ام،

و چشمان را به انتهای سپاهیان ابلیسیان و کودک کشان دوخته ام،

من سرباز توام، ای صاحب زمین و زمان!

سربازی همیشگی که منتظر است؛ منتظر شهادت.

که می خواهد جانش را کف دست بگیرد برای تو.

خرج بالا رفتن پرچم تو بشود.

و سرآخر سر به پای تو بگذارد و شهد شهادت از دست تو بنوشد!



سوژه‌های سخن



خاطره شهید



پویانمایی



پادگست صوتی



تبیین آیه